

کودک معامله گر

صبح زود، علی با انرژی زیادی از خواب بیدار شد. هنوز تصویر پیرمرد حکیم و دفترچه‌ی کوچکش در ذهنش بود. حس می‌کرد انگار وارد یک دنیای تازه شده. با خودش گفت:

«من می‌خوام یاد بگیرم چطور رئیس پول باشم، نه اینکه پول رئیس من باشه!»

اما این جمله برایش هنوز کمی مبهم بود. یعنی چی رئیس پول باشی؟ پول که آدم نیست! چطور می‌شه رئیسش شد؟

پاسخش را باید در دیدار دومش با آقای حکیم پیدا می‌کرد.

بازگشت به مغازه‌ی بوی نعنا

آقای حکیم پشت دختل نشسته بود و با دقت برگ‌های خشک‌شده‌ی گیاه اسطوخودوس را در ظرف‌های شیشه‌ای می‌ریخت. وقتی علی وارد شد، لبخند زد:

— علی جان! خوش اومدی. دیشب به چی فکر کردی؟

علی دفترچه‌اش را نشان داد. صفحه‌ای که شب گذشته نوشته بود را بلند خواند:

«من می‌خوام پول را بشناسم، با آن دوست بشوم، و از آن مراقبت کنم.»

آقای حکیم با رضایت سر تکان داد و گفت:

— حالا وقتشه که بفهمی: تو باید رئیس پولت باشی، وگرنه پول رئیس تو می شه!

علی پرسید:

— یعنی چی؟ چطور می شه پول رئیس آدم باشه؟

داستان پسرک و سکه‌ی جادویی

آقای حکیم گفت:

— بذار برات یک داستان بگم.

روزی روزگاری، پسر بچه‌ای به نام سامان یک سکه‌ی نقره‌ای جادویی پیدا کرد.

سکه بهش گفت:

«اگر منو خرج نکنی، هر روز یه دوست جدید بهت می دم!»

سامان خیلی خوشحال شد. سکه را داخل یک جعبه کوچک گذاشت و بهش قول داد خرجش نکنه.

روز بعد، سکه دو تا شد. بعد سه تا... تا اینکه شدند ده تا!

اما ناگهان، یک روز سامان از کنار مغازه اسباب بازی رد شد. چشمش به یک ماشین کنترل افتاد، دلش ضعف رفت، سکه را برداشت و خرج کرد.

لحظه‌ای بعد، سکه‌ها ناپدید شدند.

سامان فهمید که اگر نتواند بر وسوسه‌ی خرج کردن غلبه کند، رئیس پول نیست؛ پول او را کنترل می کند.

گفت‌وگوی عمیق علی و حکیم

— علی جان، این داستان واقعی نیست، ولی یک حقیقت بزرگ دارد:

آدم‌هایی که نمی‌توانند تصمیم بگیرند چطور پول خرج کنند، برده‌ی پول هستند.

– یعنی ؛ هروقت دلم یه چیزی خواست بخرمش، یعنی پول رئیس منه؟

– دقیقاً. پول باید به تو خدمت کنه، نه اینکه تو بهش خدمت کنی.

وقتی تصمیم‌های مالی‌ات از روی فکر باشه، تو رئیس پولی.

وقتی پول خرج می‌کنی فقط چون دلت خواست، اون رئیس توئه.

بازی "رئیس کیه؟"

آقای حکیم یک بازی به علی یاد داد:

هر بار خواستی چیزی بخری، سه تا سؤال از خودت بپرس:

آیا واقعاً بهش نیاز دارم؟

آیا الان وقت خوییه برای خرید؟

آیا با این پول کار بهتری نمی‌تونم بکنم؟

اگر به دو تا از این سؤال‌ها "نه" گفتی، یعنی پول داره تو رو کنترل می‌کنه.

اگر "آگاهانه" تصمیم گرفتی، تو رئیس پولی.

اولین آزمایش علی

در راه بازگشت به خانه، علی از جلوی مغازه‌ای رد شد. چشمش به یک شکلات بزرگ افتاد که همیشه آرزوی خریدنش را داشت، قیمتش پنج هزار تومان بود و دقیقاً همین مقدار در فلکش داشت.

دلش خواست بخرد، اما یاد حرف آقای حکیم افتاد.

با خودش سه سؤال را مرور کرد:

آیا واقعاً بهش نیاز دارم؟

نه. فقط خوشم اومده.

آیا الان وقت خوبیه برای خرید؟

نه. هنوز هفته به پایان نرسیده و شاید چیز مهم‌تری پیش بیاد.

آیا با این پول کار بهتری نمی‌تونم بکنم؟

شاید بتونم یه دفترچه‌ی جدید بخرم برای ایده‌هایی که قراره یاد بگیرم...

لبخند زد؛ با قدم‌های محکم دور شد.

آن روز علی، برای اولین بار واقعاً احساس کرد که رئیس پولش شده.

دفترچه‌ی حکمت: نکات طلایی این فصل

- پول ابزار است، نه ارباب.
 - تو باید تصمیم‌گیری، نه پول.
 - خرج کردن بی‌فکر، یعنی دادن فرمان به پول برای کنترل تو.
- با پرسیدن سه سؤال طلایی، می‌توانی بفهمی رئیس کیست: تو یا پول؟

تمرین برای کودک

۱. بازی رئیس کیه؟

در طول هفته، سه خریدی که خواستی انجام بدی رو بنویس. هر بار این سه سؤال رو از خودت بپرس.

۲. خاطره‌نویسی مالی

نوشته‌ای کوتاه درباره اینکه، کی احساس کردی؛ رئیس پولت بودی یا نه.

۳. دفتر آرزوها

فهرستی از چیزهایی که دوست داری بخری، ولی الان نمی خری چون عاقلانه نیست. این ها رو در دفترت بنویس و صبر کن تا زمان مناسب.

زک کلام

ZarKalams.ir